

کنون ای خردمند وصف خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو برخورد خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای ازو شادمانی وزویت غمیست وزویت فزونی وزویت کمیست خرد تیره و مرد روشن روان نباشد همی شادمان یک زمان چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار از برخورد.

کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویش بیگانه داند ورا ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد ببند خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بی گمان خرد را و جان را که یارد ستود و گر من ستایم که یارد شنود حکیمان چو کس نیست گفتن چه سود ازین پس بگو کافرینش چه بود تویی کرده کردگار جهان ببینی همی آشکار و نهان به گفتار دانندگان راه جوی به گیتی بپوی و به هر کس بگوی ز هر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغوی چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن.

یکی از آثار گران سنگ ادبیات ایران کتاب شاهنامه<sup>۱</sup> است.

<sup>۱</sup> در آن بندرت به حوادث دوران کودکی شاهان و پهلوانان ایران بتفصیل اشاره گردیده است. فردوسی تنها در مواردی به ذکر این مطلب پرداخته است که این گونه حوادث در سلسله وقایع داستان از اهمیت خاصی برخوردار باشد، نظیر زادن زال فرزند سام با موی و اندامی به سفیدی برف و رخانی به گونه شنگرف و چشمانی سیاه، که سام از بیم سرزنش گردنکشان و مهان فرمان داد تا فرزند سپید مویش را به البرز کوه در هندوستان ببرند و در آنجا رها سازندش. زال سالها در پناه سیمرغ در البرز کوه بسر برد تا زمانی که «یکی مرد شد چون یکی زاد سرو» و آنگاه به شرحی که در شاهنامه آمده است سام او را به نزد خود باز گردانید. و نیز چنان که می دانیم زادن رستم نیز بشرح در شاهنامه آمده است که چگونه به سبب بزرگی جثه کودک در شکم مادر، مادر در هنگام زادن او بیهوش شد و همه بر جان مادر و کودک بیمناک گردیدند، و آنگاه زال لختی از پر سیمرغ را در مجمر آتش سوخت و سیمرغ هم اندر زمان بنزد زال حاضر شد و چون از سبب اندوه زال آگاه گردید، نخست او را به نیرومندی و توانایی فوق العاده کودک مژده داد و سپس فرمود تا مادر را با نوشانیدن می مست سازند و پهلوی او را با خنجری آبگون بدرند و گیاهی را با شیر و مشک بیامیزند و چون خشک شد آن را بسایند و بر جای زخم نهند و پر سیمرغ را نیز بر آن بمالند که سرانجام با راهنمایی سیمرغ و انجام همه این کارها رستم زاده شد و رودابه، مادرش، جان سلامت برد و نخستین عمل جراحی «سزارین» یا «رستمی» نیز در تاریخ ملی ما انجام پذیرفت.

کنون ای خردمند وصف خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو برخورد خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای ازو شادمانی وزویت غمیست وزویت فزونی وزویت کمیست خرد تیره و مرد روشن روان نباشد همی شادمان یک زمان چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار از برخورد.

کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویش بیگانه داند ورا ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد ببند خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بی گمان خرد را و جان را که یارد ستود و گر من ستایم که یارد شنود حکیمان چو کس نیست گفتن چه سود ازین پس بگو کافرینش چه بود تویی کرده کردگار جهان ببینی همی آشکار و نهان به گفتار دانندگان راه جوی به گیتی بپوی و به هر کس بگوی ز هر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغنی چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن.

---

یکی دیگر از این گونه موارد نادر که با شرح و بسط بیشتری در شاهنامه یاد شده است حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون است تا زمانی که به پادشاهی می‌رسد. چون رویدادهای این دوره زندگی فریدون با دوران پادشاهی ضحاک مقارن است.

درباره این که در دوران هزار ساله سلطه ضحاک بر ایران، چه بر سر مردم ایران آمده است و خاندان جمشید در این دوره دراز روزگار را چگونه گذرانیده‌اند، شاهنامه فردوسی تقریباً ساکت است. از آغاز این ماجرای غم انگیز چیزی جز این نمی‌دانیم که چون جمشید در دوره چند صد ساله پادشاهی کارها را نظم و ترتیب بخشید و سپس بمدت سیصد سال نیز رنج و دردمندی و مرگ را از مردم دور ساخت و دیوان را فرمانبردار خود کرد و جهانیان به سبب حسن سیاست وی شادکام بودند، وی در خداوند ناسپاس گردید و خود را آفریننده جهان خواند، و در نتیجه فرّه ایزدی رفته رفته از وی کاسته شد، امن و آسایش از ایران زمین رخت بر بست، در هر گوشه‌ای کسی علم طغیان برافراشت و سپاهیان ایران که از وجود مهتری بنام ضحاک در بین تازیان آگاه شده بودند «شاه جوی» به نزد او رفتند و به شاهی بر او آفرین خواندند و وی را به پادشاهی ایران برگزیدند. با ورود ضحاک به ایران، جمشید از ایران گریخت و مدت صد سال پنهان بسر برد تا روزی در دریای چین به دست ضحاک گرفتار و با اره به دو نیم گشت. فردوسی با بیان شیوا و موجز خود اصول کلی دوران پادشاهی ضحاک را در این چند بیت یاد کرده است.